

یسوع فی وطنه

¹ وَخَرَجَ مِنْ هُنَاكَ وَجَاءَ إِلَى وَطَنِهِ وَتَبِعَهُ تَلَامِيذُهُ. ² وَلَمَّا كَانَ السَّبْتُ ابْتَدَأَ يُعَلِّمُ فِي الْمَجْمَعِ، وَكَثِيرُونَ إِذْ سَمِعُوا يُهَيِّئُوا قَائِلِينَ: مِنْ أَيْنَ لِهَذَا هَذِهِ؟ وَمَا هَذِهِ الْحِكْمَةُ الَّتِي أُعْطِيََتْ لَهُ حَتَّى تَجْرِيَ عَلَى يَدَيْهِ قُؤَاثٌ مِثْلُ هَذِهِ؟ ³ أَلَيْسَ هَذَا هُوَ النَّجَّارُ، ابْنُ مَرْيَمَ وَأَخَا يَعْقُوبَ وَثُوبَسِي وَهَوْدَا وَسِمْعَانَ؟ أَوَلَيْسَتْ أَخَوَاتُهُ هَهُنَا عِنْدَنَا؟ فَكَأَنَّهُمْ يَعْزُرُونَ بِهِ. ⁴ فَقَالَ لَهُمْ يَسُوعُ: لَيْسَ نَبِيُّيَ بِلا كَرَامَةٍ إِلَّا فِي وَطَنِهِ وَبَيْنَ أَقْرَبَائِهِ وَفِي بَيْتِهِ. ⁵ وَلَمْ يَقْدِرْ أَنْ يَصْنَعَ هُنَاكَ وَلَا قُوَّةً وَاجِدَةً غَيْرَ أَنَّهُ وَضَعَ يَدَيْهِ عَلَى مَرَضَى قَلِيلِينَ فَشَفَاهُمْ. ⁶ وَتَعَجَّبَ مِنْ غَدَمِ إِيْمَانِهِمْ، وَصَارَ يَطُوفُ الْفَرَى الْمُحِيطَةَ يُعَلِّمُ.

یسوع یُرسل رسله الإثنی عشر

⁷ وَرَعَا الْإِثْنِي عَشَرَ وَابْتَدَأَ يُرْسِلُهُمْ اثْنِينَ اثْنِينَ، وَأَعْطَاهُمْ سُلْطَانًا عَلَى الْأَرْوَاحِ النَّجِسَةِ. ⁸ وَأَوْصَاهُمْ أَنْ لَا يَحْمِلُوا سَبِيلاً لِلطَّرِيقِ غَيْرَ عَصَا فَقَطْ، لَا مِرْودًا وَلَا خُبْزًا وَلَا ثِيَابًا فِي الْمِنْطَقَةِ. ⁹ بَلْ يَكُونُوا مَسْذُوبِينَ يَبْعَالُ وَلَا يَلْبَسُوا تَوْبِينَ. ¹⁰ وَقَالَ لَهُمْ: خَيْمًا دَخَلْتُمْ بَيْتًا فَاقِيمُوا فِيهِ حَتَّى تَخْرُجُوا مِنْ هُنَاكَ. ¹¹ وَكُلُّ مَنْ لَا يَقْبَلُكُمْ وَلَا يَسْمَعُ لَكُمْ، فَاخْرُجُوا مِنْ هُنَاكَ وَانْفُضُوا التُّرَابَ الَّذِي تَحْتَ أَرْجُلِكُمْ شَهَادَةً عَلَيْهِمْ. الْحَقُّ أَقُولُ لَكُمْ: سَتَكُونُ لِأَرْضِ سُدُومَ وَعَمُورَةَ يَوْمَ الدِّينِ خَالَةٌ أَكْثَرَ اخْتِمَالًا مِمَّا لِيَلِكِ الْمَدِينَةِ. ¹² فَخَرَجُوا وَصَارُوا يَكْرِزُونَ أَنْ يَثُوبُوا، ¹³ وَأَخْرَجُوا سَبَاطِينَ كَثِيرَةً وَدَهَنُوا بَرِيَّتَ مَرَضَى كَثِيرِينَ فَشَفَوْهُمْ.

الملك هيرودس ويوحنا المعمدان

¹⁴ فَسَمِعَ هِيرُودُسُ الْمَلِكُ لَأَنَّ اسْمَهُ صَارَ مَشْهُورًا، وَقَالَ: إِنَّ يُوْحَنَّا الْمَعْمَدَانَ قَامَ مِنَ الْأَمْوَاتِ وَلِذَلِكَ نَعْمَلُ بِهِ الْقُؤَاثِ. ¹⁵ قَالَ آخَرُونَ: إِنَّهُ إِيْلِيَّا، وَقَالَ آخَرُونَ: إِنَّهُ نَبِيُّ أَوْ كَأَخِدِ الْأَنْبِيَاءِ. ¹⁶ وَلَكِنْ لَمَّا بَسَمِعَ هِيرُودُسُ قَالَ: هَذَا هُوَ يُوْحَنَّا الَّذِي قَطَعْتُ أُنَا رَأْسَهُ، إِنَّهُ قَامَ مِنَ الْأَمْوَاتِ.

¹⁷ لَأَنَّ هِيرُودُسَ تَفَسَّهَ كَانَ قَدْ أَرْسَلَ وَأَمْسَكَ يُوْحَنَّا وَأَوْتَقَهُ فِي السَّجْنِ مِنْ أَجْلِ هِيرُودِيَّا، امْرَأَةِ فِيلِبُّسَ أَخِيهِ، إِذْ كَانَ قَدْ تَزَوَّجَ بِهَا. ¹⁸ لَأَنَّ يُوْحَنَّا كَانَ يَقُولُ لِهِيرُودُسَ: لَا يَجِلُّ أَنْ تَكُونَ لَكَ امْرَأَةُ أَخِيكَ. ¹⁹ فَخَفِئَتْ هِيرُودِيَّا عَلَيْهِ وَأَرَادَتْ أَنْ تَقْتُلَهُ وَلَمْ تَقْدِرْ، لَأَنَّ هِيرُودُسَ كَانَ يَهَابُ يُوْحَنَّا عَالِمًا أَنَّهُ رَجُلٌ بَارٌّ وَقَدِيسٌ وَكَانَ يَحْقُطُهُ. وَإِذْ سَمِعَهُ قَعَلَ كَثِيرًا، وَسَمِعَهُ يَسْرُور. ²¹ وَإِذْ

مردم ناصره عیسی را رد می‌کنند

¹ پس از آنجا روانه شده، به وطن خویش آمد و شاگردانش از عقب او آمدند. ² چون روز سبّت رسید، در کنیسه تعلیم دادن آغاز نمود و بسیاری چون شنیدند، حیران شده گفتند: از کجا بدین شخص این چیزها رسیده و این چه حکمت است که به او عطا شده است که چنین معجزات از دست او صادر می‌گردد؟ مگر این نیست نجّار پسر مریم و برادر یعقوب و یوشا و یهودا و سمعون؟ و خواهران او اینجا نزد ما نمی‌باشند؟ و از او لغزش خوردند. ⁴ عیسی ایشان را گفت: نبی بی‌حرمت نباشد جز در وطن خود و میان خویشان و در خانه خود. ⁵ و در آنجا هیچ معجزه‌ای نتوانست نمود جز اینکه دستهای خود را بر چند مریض نهاده، ایشان را شفا داد. ⁶ و از بی‌ایمانی ایشان متعجّب شده، در دهات آن حوالی گشته، تعلیم همی‌داد.

مأموریت دوازده رسل

⁷ پس آن دوازده را پیش خوانده، شروع کرد به فرستادن انهاجفت جفت و ایشان را بر ارواح پلید قدرت داد، ⁸ و ایشان را قدغن فرمود که جز عصا فقط، هیچ چیز برندارید، نه توشه دان و نه پول در کمربند خود، ⁹ بلکه موزه‌ای در پا کنید و دو قبا در بر نکنید. ¹⁰ و بدیشان گفت: در هر جا داخل خانه‌ای شوید، در آن بمانید تا از آنجا کوچ کنید. ¹¹ و هر جا که شما را قبول نکنند و به سخن شما گوش نگیرند، از آن مکان بیرون رفته، خاک پایهای خود را بی فشانید تا بر آنها شهادتی گردد. به شما می‌گویم: حالت سدوم و غموره در روز جزا از آن شهر سهلتر خواهد بود. ¹² پس روانه شده، موعظه کردند که توبه کنند، ¹³ و بسیار دیوها را بیرون کردند و مریضان کثیر را روغن مالیده، شفا دادند.

درگذشتن یحیی تعمیددهنده

¹⁴ و هیرودیس پادشاه شنید زیرا که اسم او شهرت یافته بود و گفت که: یحیی تعمیددهنده از مردگان برخاسته است و از این جهت معجزات از او به ظهور می‌آید. ¹⁵ اما بعضی گفتند که: الیاس است، و بعضی گفتند که: نبیی است یا چون یکی از انبیا. ¹⁶ اما هیرودیس چون شنید گفت: این همان یحیی است که من سرش را از تن جدا کردم که از مردگان برخاسته است.

¹⁷ زیرا که هیروдіس فرستاده، یحیی را گرفتار نموده، او را در زندان بست بخاطر هیروдіا، زن برادر او فیلیپس که او را در نکاح خویش آورده بود.¹⁸ از آن جهت که یحیی به هیروдіس گفته بود: نگاه داشتن زن برادرت بر تو روا نیست.¹⁹ پس هیروдіا از او کینه داشته، می‌خواست او را به قتل رساند اما نمی‌توانست، زیرا که هیروдіس از یحیی می‌ترسید چونکه او را مرد عادل و مقدس می‌دانست و رعایتش می‌نمود و هرگاه از او می‌شنید بسیار به عمل می‌آورد و به خوشی سخن او را اصفا می‌نمود.²¹ اما چون هنگام فرصت رسید که هیروдіس در روز میلاد خود امرای خود و سرتیپان و رؤسای جلیل را ضیافت نمود،²² و دختر هیروдіا به مجلس درآمده، رقص کرد و هیروдіس و اهل مجلس را شاد نمود. پادشاه بدان دختر گفت: آنچه خواهی از من بطلب تا به تو دهم.²³ و از برای او قسم خورد که آنچه از من خواهی حتی نصف ملک مرا به تو عطا کنم.²⁴ او بیرون رفته، به مادر خود گفت: چه بطلبم؟ گفت: سر یحیی تمعیددهنده را.²⁵ در ساعت به حضور پادشاه درآمده، خواهش نموده، گفت: می‌خواهم که الآن سر یحیی تمعیددهنده را در طبقی به من عنایت فرمایی.²⁶ پادشاه به شدت محزون گشت، لیکن بجهت پاس قسم و خاطر اهل مجلس نخواست او را محروم نماید.²⁷ بی‌درنگ پادشاه جلادی فرستاده، فرمود تا سرش را بیاورد.²⁸ و او به زندان رفته سر او را از تن جدا ساخته و بر طبقی آورده، بدان دختر داد و دختر آن را به مادر خود سپرد.²⁹ چون شاگردانش شنیدند، آمدند و بدن او را برداشته، دفن کردند.

غذا دادن عیسی به پنج هزار مرد

³⁰ و رسولان نزد عیسی جمع شده، از آنچه کرده و تعلیم داده بودند او را خبر دادند.³¹ بدیشان گفت: شما به خلوت، به جای ویران بیاید و اندکی استراحت نمایید زیرا آمد و رفت چنان بود که فرصت نان خوردن نیز نکردند.³² پس به تنهایی در کشتی به موضعی ویران رفتند.³³ و مردم ایشان را روانه دیده، بسیاری او را شناختند و از جمیع شهرها بر خشکی بدان سو شتافتند و از ایشان سبقت جسته، نزد وی جمع شدند.³⁴ عیسی بیرون آمده، گروهی بسیار دیده، بر ایشان ترجم

كَانَ يَوْمٌ مُّوَافِقٌ لِّمَا صَنَعَ هِيرُودُسُ فِي مَوْلِدِهِ عَشَاءَ لِعُظَمَائِهِ وَفُؤَادِ الْأُلُوفِ وَوُجُوهُ الْجَلِيلِ،²² دَخَلَتْ ابْنَةُ هِيرُودِيَّا وَرَقَصَتْ، فَسَرَّتْ هِيرُودُسَ وَالْمُتَكِنِينَ مَعَهُ. فَقَالَ الْمَلِكُ لِلصَّبِيَّةِ: مَهْمَا أَرَدْتَ أَطْلُبِي مِنِّي فَأَعْطِيكِ.²³ وَأَقْسَمَ لَهَا أَنْ مَهْمَا طَلَبْتَ مِنِّي لأَعْطِيكِ حَتَّى يَنْصَفَ مَمْلَكَتِي.²⁴ فَخَرَجَتْ وَقَالَتْ لَأَمَّهَا: مَاذَا أَطْلُبُ؟ فَقَالَتْ: رَأْسَ بُوحَنَّا الْمَعْمَدَانِ.²⁵ فَدَخَلَتْ لِلْوَقْتِ بِسُرْعَةٍ إِلَى الْمَلِكِ وَطَلَبَتْ قَائِلَةً: أُرِيدُ أَنْ تُعْطِيَنِي خَالًا رَأْسَ بُوحَنَّا الْمَعْمَدَانِ عَلَى طَبَقٍ.²⁶ فَخَزَنَ الْمَلِكُ جَدًّا، وَلَأَجَلَ الْأَقْسَامِ وَالْمُتَكِنِينَ لَمْ يُرِدْ أَنْ يَرُدَّهَا.²⁷ فَلِلْوَقْتِ أَرْسَلَ الْهَلِكُ سَيْفًا وَأَمَرَ أَنْ يُؤْتَى بِرَأْسِهِ. فَمَضَى وَقَطَعَ رَأْسَهُ فِي السَّجْنِ، وَأَتَى بِرَأْسِهِ عَلَى طَبَقٍ وَأَعْطَاهُ لِلصَّبِيَّةِ، وَالصَّبِيَّةُ أَعْطَتْهُ لَأَمَّهَا.²⁹ وَلَمَّا سَمِعَ تَلَامِيذُهُ جَاءُوا وَرَفَعُوا جُثَّتَهُ وَوَضَعُوهَا فِي قَبْرِ.

یسوع یُشیع خمسة آلاف

³⁰ وَاجْتَمَعَ الرُّسُلُ إِلَى يَسُوعَ وَأَخْبَرُوهُ بِكُلِّ شَيْءٍ كُلِّ مَا فَعَلُوا وَكُلِّ مَا عَلَّمُوا.³¹ فَقَالَ لَهُمْ: تَعَالَوْا أَنْتُمْ مُتَقَرِّدِينَ إِلَى مَوْضِعٍ خَلَاءٍ وَاسْتَرِيحُوا قَلِيلًا، لِأَنَّ الْقَادِمِينَ وَالذَّاهِبِينَ كَانُوا كَثِيرِينَ، وَلَمْ تَتَسَرَّ لَهُمْ فُرْصَةٌ لِلْأَكْلِ. فَمَضَوْا فِي السَّفِينَةِ إِلَى مَوْضِعٍ خَلَاءٍ مُتَقَرِّدِينَ.³³ فَزَاهَهُمُ الْجُمُوعُ مُنْطَلِقِينَ وَعَرَفَهُ كَثِيرُونَ فَتَرَاكَبُوا إِلَى هُنَاكَ مِنْ جَمِيعِ الْمُدُنِ مُشَاءً وَسَبْقُوهُمْ وَاجْتَمَعُوا إِلَيْهِ.³⁴ فَلَمَّا خَرَجَ يَسُوعُ رَأَى جَمْعًا كَثِيرًا فَخَجَّنَ عَلَيْهِمْ، إِذْ كَانُوا كَخَرَافٍ لَا رَاعِيَ لَهَا، فَأَبْتَدَأَ يُعَلِّمُهُمْ كَثِيرًا.³⁵ وَتَعَدَّ سَاعَاتٍ كَثِيرَةً تَقَدَّمَ إِلَيْهِ تَلَامِيذُهُ قَائِلِينَ: الْمَوْضِعُ خَلَاءٌ وَالْوَقْتُ مَضَى،³⁶ اصْرِفْهُمْ لِكَيْ يَمْضُوا إِلَى الصِّبَاغِ وَالْهَرَى حَوَالَيْنَا وَيَبْتَاعُوا لَهُمْ خُبْزًا، لِأَنَّ لَيْسَ عِنْدَهُمْ مَا يَأْكُلُونَ.³⁷ فَأَجَابَ وَقَالَ: أَعْطُوهُمْ أَنْتُمْ لِيَأْكُلُوا. فَقَالُوا لَهُ: أَمْضِي وَبْتَاعْ خُبْزًا بِمِئَتِي دِينَارٍ وَنُعْطِيَهُمْ لِيَأْكُلُوا؟³⁸ فَقَالَ لَهُمْ: كَمْ رَغِيغًا عِنْدَكُمْ؟ اذْهَبُوا وَانْظُرُوا. وَلَمَّا عَلِمُوا قَالُوا: خَمْسَةٌ وَسَمَكَاتَانِ. فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَجْعَلُوا الْجَمِيعَ يَتَكُونُونَ رِقَاقًا رِقَاقًا عَلَى الْعُشْبِ الْأَخْضَرِ.⁴⁰ فَأَتَاكَوَا ضُفُوفًا ضُفُوفًا، مِئَةً مِئَةً وَخَمْسِينَ خَمْسِينَ.⁴¹ فَأَخَذَ الْأَرْغِفَةَ الْخَمْسَةَ وَالسَّمَكَتَيْنِ وَرَفَعَ تَطَرَّهُ تَحَوَّ السَّمَاءِ وَبَارَكَ، ثُمَّ كَسَرَ الْأَرْغِفَةَ وَأَعْطَى تَلَامِيذَهُ لِيَقْدُمُوا إِلَيْهِمْ، وَقَسَمَ السَّمَكَتَيْنِ لِلْجَمِيعِ.⁴² فَأَكَلَ الْجَمِيعُ وَشَبِعُوا،⁴³ ثُمَّ رَفَعُوا مِنَ الْكِسْرِ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ فُقَّةً مَمْلُوءَةً، وَمِنَ السَّمَكِ.⁴⁴ وَكَانَ الَّذِينَ أَكَلُوا مِنَ الْأَرْغِفَةِ

تَحَوُّ حَمْسَةِ آلَافٍ رَجُلٍ.

یسوع یمشی علی البحر

⁴⁵ وَلِلْوَقْتِ الزَّيْمِ تَلَامِيذُهُ أَنْ يَدْخُلُوا السَّفِينَةَ وَيَسِيرُوا إِلَى الْعَبْرِ إِلَى بَيْتِ صَيْدَا حَتَّى يَكُونُوا قَدْ صَرَفَ الْجَمْعَ. ⁴⁶ وَبَعْدَ مَا وَدَّعَهُمْ مَضَى إِلَى الْجَبَلِ لِيُصَلِّيَ. ⁴⁷ وَلَمَّا صَارَ الْمَسَاءُ كَانَتِ السَّفِينَةُ فِي وَسْطِ الْبَحْرِ وَهُوَ عَلَى الْبَرِّ وَحْدَهُ. ⁴⁸ وَرَأَاهُمْ مُعَذِّبِينَ فِي الْجَذْفِ، لِأَنَّ الرِّيحَ كَانَتْ صَدَّاهُمْ، وَتَحَوُّ الْهَزِيعِ الرَّابِعِ مِنَ اللَّيْلِ أَتَاهُمْ مَاشِيًا عَلَى الْبَحْرِ وَأَرَادَ أَنْ يَتَجَاوَزَهُمْ. ⁴⁹ فَلَمَّا رَأَوْهُ مَاشِيًا عَلَى الْبَحْرِ طَنَّبُوهُ خَيَالًا فَصَرَخُوا. ⁵⁰ لِأَنَّ الْجَمِيعَ رَأَوْهُ وَاصْطَرَبُوا، فَلِلْوَقْتِ قَالَ لَهُمْ: يُقُوا، أَتَا هُوَ، لَا تَخَافُوا. ⁵¹ فَصَعِدَ إِلَيْهِمْ إِلَى السَّفِينَةِ فَسَكَتَتِ الرِّيحُ، فَتَبَهُوا وَتَعَجَّبُوا فِي أَنْفُسِهِمْ جِدًّا إِلَى الْعَايَةِ، ⁵² لِأَنَّهُمْ لَمْ يَفْهَمُوا بِالْأَرْغِفَةِ إِذْ كَانَتْ قُلُوبُهُمْ غَلِيظَةً. ⁵³ فَلَمَّا عَبَرُوا جَاءُوا إِلَى أَرْضِ جَنَيْسَارَتِ وَأُرْسُوا.

یسوع یشفی الکثیرین

⁵⁴ وَلَمَّا خَرَجُوا مِنَ السَّفِينَةِ لِلْوَقْتِ عَرَفُوهُ، ⁵⁵ قَطَّافُوا جَمِيعَ تِلْكَ الْكُورَةِ الْمُحِيطَةِ، وَابْتَدَأُوا يَحْمِلُونَ الْمَرَضَى عَلَى أَسِرَّةٍ إِلَى حَيْثُ سَمِعُوا أَنَّهُ هُنَاكَ. ⁵⁶ وَحَيْثُمَا دَخَلَ إِلَى قُرَى أَوْ مَدُنٍ أَوْ ضَبَاعٍ وَصَعُوا الْمَرَضَى فِي الْأَسْوَاقِ وَطَلَبُوا إِلَيْهِ أَنْ يَلْمَسُوا وَلَوْ هَذَبَ ثَوْبِهِ، وَكُلُّ مَنْ لَمَسَهُ شُفِيَ.

فرمود زیرا که چون گوسفندان بیشان بودند و بسیار به ایشان تعلیم دادن گرفت. ³⁵ و چون بیشتری از روز سپری گشت، شاگردانش نزد وی آمده، گفتند: این مکان ویرانه است و وقت منقضی شده. ³⁶ اینها را رخصت ده تا به اراضی و دهات این نواحی رفته، نان بجهت خود بخرند که هیچ خوراکی ندارند. ³⁷ در جواب ایشان گفت: شما ایشان را غذا دهید! وی را گفتند: مگر رفته، دوپست دینار نان بخریم تا اینها را طعام دهیم؟ ³⁸ بدیشان گفت: چند نان دارید؟ رفته، تحقیق کنید! پس دریافت کرده، گفتند: پنج نان و دو ماهی. ³⁹ آنگاه ایشان را فرمود که همه را دسته دسته بر سبزه بنشانید. ⁴⁰ پس صف صف، صد صد و پنجاه پنجاه نشستند. ⁴¹ و آن پنج نان و دو ماهی را گرفته، به سوی آسمان نگریسته، برکت داد و نان را پاره نموده، به شاگردان خود بسپرد تا پیش آنها بگذارند و آن دو ماهی را بر همه آنها تقسیم نمود. ⁴² پس جمیعاً خورده، سیر شدند. ⁴³ و از خرده‌های نان و ماهی، دوازده سبد پر کرده، برداشتند. ⁴⁴ و خورندگان نان، قریب به پنج هزار مرد بودند.

رفتن عیسی در روی آب

⁴⁵ فی الفور شاگردان خود را الحاح فرمود که به کشتی سوار شده، پیش از او به بیت صیدا عبور کنند تا خود آن جماعت را مرخص فرماید. ⁴⁶ و چون ایشان را مرخص نمود، بجهت عبادت به فراز کوهی برآمد. ⁴⁷ و چون شام شد، کشتی در میان دریا رسید و او تنها بر خشکی بود. ⁴⁸ و ایشان را در راندن کشتی خسته دید زیرا که باد مخالف بر ایشان می وزید. پس نزدیک پاس چهارم از شب بر دریا خرامان شده، به نزد ایشان آمد و خواست از ایشان بگذرد. ⁴⁹ اما چون او را بر دریا خرامان دیدند، تصور نمودند که این خیالی است. پس فریاد برآوردند، زیرا که همه او را دیده، مضطرب شدند. پس بی‌درنگ بدیشان خطاب کرده، گفت: خاطر جمع دارید! من هستم، ترسان مباشید! ⁵¹ و تا نزد ایشان به کشتی سوار شد، باد ساکن گردید چنانکه بی‌نهایت در خود متحیر و متعجب شدند، زیرا که معجزه نان را درک نکرده بودند زیرا دل ایشان سخت بود. ⁵³ پس از دریا گذشته، به سرزمین جَنیسارت آمده، لنگر انداختند.

⁵⁴ و چون از کشتی بیرون شدند، مردم در حال او را شناختند،⁵⁵ و در همهٔ آن نواحی بشتاب می‌گشتند و بیماران را بر تختها نهاده، هر جا که می‌شنیدند که او در آنجا است، می‌آوردند.⁵⁶ و هر جایی که به دهات یا شهرها یا اراضی می‌رفت، مریضان را بر راهها می‌گذارند و از او خواهش می‌نمودند که محض دامن ردای او را لمس کنند و هر که آن را لمس می‌کرد شفا می‌یافت.